

اقتل نایب الحکومه |

نخست خواستند که نایب الحکومه را معزول سازند پس متفق شدند که او را مقتول نمایند، در مقدمه این کار به روز جمعه جناب امام جمعه علی رسم المعهود به مسجد شاه آمده به نماز پرداخت و مرد و زن بسیار در آن مسجد جمع شدند، و در هنگام مراجعت زنان یکی از سربازان با زنی ملاعبه و مطایبه بی سابقه و لاحقته خواست، وی تحاشی کرده گماشتگان امام جمعه به حمایت زن درآمدند، اندک اندک فی مابین افواج و کسان امام جمعه منازعه برخواست و بعضی امداد کردند، جناب امام جمعه از امر مطلع شده کمال جلالت و عین مناعت بعد از ادای صلوة جماعت عزم رجوع به دولتخانه کرده، گروهی از سربازان خلیج در میدان نقش جهان با بعضی از ملازمان جناب امام منازعتی کردند، و از طرفین امداد و اعانت روی داد، آتش فتنه بالاگرفت و امام جمعه به خانه رفت، و عوام و خواص شهر از این امر با خبر شده در خدمت امام اجتماع تمام کردند و سخنان واهی از مخالفت با افواج شاهی در انداختند.

و محمدحسین خان نایب الحکومه تسکین این حادثه را به خانه امام والا مقام رفته که معذرتی خواسته، فتنه جویانش مجال مقال نداده نانشسته به محاربه او برخواستند و او را فرو کشیدند و بکوفتند و به حوضه آب درافکننده ضربتی چند بر او زدند و بیرون آورده در خانه انداختند، جناب امام جمعه جراحان به التیام جراحات او فرستاده مساعی جمیله در معالجه آن رئیس قبیله به ظهور آورده به حکم اجل محتوم دیباچه عمرش به خاتمه مختوم شد.

[همراهی میرزا عبدالحسین وزیر اصفهان

با فتنه جویان و اشتداد فتنه |

چون سپهدار کثیرالافتداری ازین حادثه ناگاه آگاه شد متحیر بماند و میرزا عبدالحسین وزیر خود را بخواند و در این باب گفتگو کرد و فایده نداد، سپهدار دانست که میرزا عبدالحسین نیز با اعیان شهر و اشرار عهد موافق و یار است قصد

اخذ و قید او کرد، او نیز به لطایف الحیل رهایی جسته و در مسجد جناب فضایل مآب حاجی سید اسدالله خلف الصدق جناب حجة الاسلام سید مغفور میروار گیلانی به بست نشسته، چون نوابان شهر که از احفاد خلیفه سلطان و اسباط صفویه بودند در این فتنه مداخلت داشتند با میرزا عبدالحسین وزیر موافقت کرده به مسجد جناب سید رفته سکونت اختیار کردند.

و سرکار سپهدار در مقام گرفتن آنها برآمده و وابستگان و حامیان ایشان اجتماع کرده، در حوالی مسجد ازدحام گزیدند و به حفظ مسجدیان یک دل شدند تا ماده فتنه غلیظ تر گردید و بلوای عام روی داد.

سپهدار کثیرالافتداری مقرر کرد که ابوالفتح خان سربندی و هاشم نام صراف که داروغه شهر بود بر سر خانه های میرزا محمدعلی و احمد میرزا و حیدر میرزا فرزندان اسحق میرزا ریختند و خانه های آنها را خراب کرده غارت نمودند. این معنی مایه این شد که همگی اصفهانیان تعصب کرده به حمایت نوابان برخواستند و از محله بیدآباد با تفنگچی و استعداد تمام حرکت نموده به اطراف میدان شاه آمدند و دارالاماره سپهدار را محاصره خواستند، و با سرباز و توپچی دیوانی بنا بر مخاصمه و منازعه نهادند.

چند روز علی الاتصال فی مابین جمعیت اصفهانی و ملازمان دیوانی کار محاربه قایم بود و امر منازعه دایم، و فوج سربندی به محله شمس آباد رفته خانه ها را تصرف کردند، به خانه میرزا عبدالحسین ریخته به غارت پرداختند.

چون میرزا عبدالحسین از این امر اطلاع یافت جماعتی را از راهی دیگری خیر فرستاد با افواجی که در خانه های او ریخته بودند به جنگ تفنگ پرداختند، به بالای بامها برآمده، از فراز اهالی نشیب را به باد گلوله خرمن حیات برباد دادند، بسیاری از سربازان مقتول شدند و شیخعلی خان خلج و بسیاری از فوج نیز در آن میانه به قتل آمدند، و پسر ولی خان سیلاخوری نیز مقتول شده، سید محسن خان فیروزکوهی ارجمندی و محسن خان سورتیج هزارجریبی با فوج و دستجات ایشان و سواره عبدالقادر خان شکی در این منازعات [۱۳۱] وارد شدند و خدمات کلی کردند، و محاسن خدمت و قدرت خود را در غلبه بر اشرار مشهور انظار اولوالابصار و مقبول خاطر سپهدار داشتند.

ادستگیری گروهی از فتنه جویان و فرار برخی از ایشان |

مع القصة مدّت این فتنه و حادثه به تطویل انجامید و از طرفین گروهی تلف شدند تا آخر الامر قرار امر بر آن بر نهادند که مخالفین سپهدار با علما و سادات و اخیار و اشرار از شهر اصفهان بیرون آمده راه دارالخلافه برگیرند و داوری جویند تا امنای دولت چنانکه صلاح وقت و قانون عدل است در میانه آنها حکم فرمایند. جناب آقای حاجی میرزا اسدالله سلمه الله را به همراهی خود تکلیف نمودند، آن جناب نیز به ملاحظه صلاح مسلمین و رفع آن غایله هایله به مهاجرت و مسافرت تن در دادند. نوابان و میرزا عبدالحسین و وابستگان ایشان از شهر بر آمده به مورچه خورت رسیدند و بیمار شدند.

علی الصّباح به اشارت سپهدار جماعتی از افواج خلیج و سریندی و پانصد (۵۰۰) سوار مشکین و خلخالی و عراده ای چند توپ در خدمت نواب شاهزاده حاجی کیکاوس میرزا که در آن ایام در اصفهان بودند بر سر جماعت مهاجرین رسیدند، بعضی فرار اختیار کردند و جماعتی که مصلح خیراندیش و از اهل دستار و طیلسان بودند تسلیم شدند و ایشان را برداشته به اصفهان آوردند. و از آن جمله بودند عالی جنابان: میرزا ابوالفضل فرزند آقای میرزا زین العابدین خلف الصدق سید سند حجة الاسلام گیلانی، و همچنین جناب فاضل حکیم آقا محمدحسن خلف مرحوم ملاعلی حکیم نوری، و میرزا محمد پسر میرزا باقر نواب، و میرزا امین و سی (۳۰) نفر از سادات و طلاب که با گروهی بسیار از اهل حرفه و کسبه شهر وارد اصفهان شدند. و جمعی به قم و کاشان فرار کردند، و از آن جمله: حیدر میرزا و میرزا محمدعلی و احمد میرزا پسران نواب اسحق میرزای خلیفه سلطانی و فرزندان ایشان اسمعیل میرزا و رضاقلی میرزا و طهماسب میرزا به اتفاق میرزا ابوالقاسم برادر کهنتر میرزا عبدالحسین و میرزا عبدالباقی به قم رفتند و میرزا عبدالحسین با بعضی همراهانش به قمصر کاشان افتاد.

ادستگیری و قتل میرزا عبدالحسین وزیر |

پس از دو ماه توقف به اغوای ملازمش به قریه ای از قرای خود رفته آن ملازم

خاین خدمتی به دیوان خواسته از او به خدمت سپهدار قصه عرض کرد و به حکم او هاشم داروغه و سواری چند به آن قریه در آمده او را بگرفته به اصفهان بردند و چند روز محبوس داشتند، پس از استیذان از امنای دولت ابد مدت او را به قتل آوردند و در میدان نقش جهان بیفکندند، و جماعتی از اشرار و الواط آن شهر را به سیاست و یاسا و کیفر رسانیدند. علما و سادات را گرمی داشتند و بر تکریم و تحریم آنان بیفزودند مجملاً به آب تدبیر سپهدار صافی ضمیر آتش این فتنه مردم سوز و شعله شهر افروز فرو نشست و وقتی ملازمان رکابی به امداد رسیدند که کار به سامان بود و شهر با انتظام و فیروزکوهی و دیگران مدتی در اصفهان به عیش و عشرت و امن و سلوک بگذرانیدند.

[احضار غلامحسین خان سپهدار به دارالخلافه]

و چون این حادثه باعث ملالت خاطر سپهدار کثیرالافتدار و علما و فضایی آن ولایت از یکدیگر گردیده بود، عریضه به خدمت اعلیحضرت شاهنشاهی نگاشته متمنی احضار شد و حسب التمنی خدمتش را به حضور مبارک احضار فرمودند و در شش ماهه اول سال ایت ایل ترکی مطابق یکهزار و دویست و شصت و هفت هجری (۱۲۶۷ هـ / ۱۸۵۱ م) به دارالخلافه رسید.

ذکر مأموریت چراغعلی خان کرمانشاهانی به تحصیل متوجهات دیوانی و بقایای سنواتی اصفهان و به حکم امنای دولت جاوید مدت نایب‌الحکومه شدن در آن سامان

چون چراغعلی خان قوللر آقاسی کرمانشاهانی مردی کاردان و زیرک و دست پرورده جناب امیر نظام معظم بود و محل اعتماد اتابک اعظم و یک دو بار به اصفهان مأمور گشته و استحضاری کامل از کار آن ولایت حاصل کرده بود، به جهت تحقیق معاملات و تحصیل متوجهات مأمور بدان ولایت شد، و پس از تنقیح معامله

و تفریغ محاسبه نایب‌الحکومه اصفهان شده، در خدمات دیوانی اهتمام کرد و با عموم طبقات خلایق رفتاری درست نمود، و بقایای اشرار آن ولایت را که در ازمنه سابقه سر به خود سری برآوردن بودند به لطایف‌الحیل به دست آورده مقتول کرد و جمعی را به دارالخلافه فرستاده محبوس شدند.

قلع و قمع اشرار اصفهان

به دست نایب‌الحکومه

از جمله معارف اشرار کریم نام اروجنی بود که از زمان حکومت نواب شاهزاده سیف‌الدوله دست به قطع طریق و اذیت فریق گشاده بود و تا این غایت حکام اصفهان را بر وی استیلائی نبود، چه محکمه‌ای محکم و مکمنی مستحکم داشت، و در هنگام مأموریت سپاه به دفع آن گمراه در کوه و بیابان مفقودالاثرمی گشت. در این ایام نایب‌الحکومه به تدابیر چند او را استمالت کرده به شهر اصفهان در آورد، روز ورود پنجاه (۵۰) سوار جرار با او همراه بود. چون به شهر آمد و التفات پیاپی از نایب‌الحکومه دید سواران خود را رخصت رجعت داده تنی چند محرم و معتمد را با خود نگهداشته در خانه علی اکبر خان منزل گرفت و از نایب‌الحکومه مخلع شد و به وعده حکومت و نیابت بلوک مطمئن بماند.

چون از وعده اثری به ظهور نرسید دانست که چراغعلی خان را در باب قلع و قمع وی و رفقاییش اندیشه تدبیری است از آمدن و رفتن خود پشیمان شده به فکر رفتن افتاد، رقععه به علی اکبر خان نوشت که از تفویض نیابت بلوک و امید توافق سلوک نایب‌الحکومه مأیوسم و برفتن از اصفهان مستعد تا پس از رفتنم چه روی دهد، و ترا اخبار کردم که حمل بر ناجوانمردی من نمائی و نگوئی کریم نامردی کرده بی خیر از خانه من رفته. علی اکبر خان رقععه او را به نایب‌الحکومه رسانید که خود متهم نباشد.

نایب‌الحکومه، کریم را مطمئن کرده غافل ساخت و شب به جهت قرار کار به مجلس خود خوانده و به محمدرضا خان نایب بلوک چارمحال نامه نوشت که با جمعیت بر سر قلعه او رود [۱۳۲] و متعلقین او را گرفتار سازد و اعلام کند. حاجی

محمد رضا خان با یکهزار (۱۰۰۰) تنگچی چار محالی قلعه کریم اروجنی را در میان گرفت و پس از یک شبانروز محاصره و محاربه بر اهالی قلعه ظفر یافته همه را اسیر کرده مقید و محبوس به اصفهان فرستاد، و کریم و همراهان او را در شهر بگرفتند و به سیاست رسانیدند و گروهی را به دارالخلافة فرستاده در انبار محبس محبوس داشتند تا جان دادند و خلائق آن بلوک از شر آن اشرار آسوده خاطر شدند. و هکذا جماعتی از مفسدین و متمردین آن ولایات را به تدریج ایام و اوقات قلع و قمع کرده، نظمی تمام در اصفهان داد، مدتی به حکمرانی آن شهر پرداخت، چنانکه بقیه اعمال و خدمات او در مقام خود مرقوم قلم صداقت رقم خواهد شد.

[تفویض بعضی مناصب به کارگزاران]

و از جمله واقعات این سال خجسته مآل که یکهزار و دویست و شصت و هفت (۱۲۶۷ هـ / ۱۸۵۱ م) بود تفویض بعضی مناصب است به کارگزاران و جان نثاران دربار معدلت مدار حضرت شاهنشاه فلک جاه قاجار، و از آن جمله بود:

سرتیپی محمد علی بیگ ناظر سابق شاهنشاه مغفور ولد حاجی بیژن خان گرجی قدیمی که چون منصب نظارت او به مقرب الخاقان نصرالله خان خلف الصدق امیر کبیر ظهیرالدوله محمد قاسم خان قاجار قوینلو مفوض گشت و او سالی چند بی منصب بماند، بنابر شایستگی و معقولیت او در این ایام به حکم حضرت شاهنشاه بیژن غلام به منصب سرتیپی سواره ایلات قزوین مخصوص و به لقب خانی ملقب آمد، و چون به انتظام امر سواران مذکور به قزوین رفت بر حسب تقدیری که سوار اجل دو اسبه بر او تاخت و در عین عنفوان شباب به بازیچه چرخ پیر از زین زرین بر مرکب چوبینش سوار ساخت، و آقا خان ماکوئی به منصب او منصوب گشت.

مصطفی قلی خان سمنانی معزول و فوج او با سواران مهاجرین به پاشا خان بن فرخ خان مکرری که از چاکران قدیم شهریار برادرزاده عزیز خان آجودان باشی افواج نظام بود مفوض گشت، و سلیمان خان بن حسن قلی خان دنبلی حکمران سابق خوی به حکومت تربت حیدریه رفت، و فوج افشار به یوسف خان سرهنگ سپرده

شد.

[معاودت سامی افندی سفیر عثمانی]

و جناب سامی افندی سفیر سنیه عثمانیه از جانب سلطان کامکار سلطان عبدالمجید خان خواندگار روم به تهنیت و تحیت دولت علیه قاجاریه آمد، و بعد از تشریفات و تحریمات لازمه و شرفیابی به حضور سعادت ظهور حضرت سلطان السلاطین ناصرالدین پادشاه قاجار غازی خلدالله سلطانه و تبلیغ پیام و نامه و هدایا و تحف دوستانه در خانه عبدالحسین خان جواهری نزول کرد و مشمول عنایات بی غایات حضرت شاهنشاهی شد و مقتضی المرام معاودت کرد.

[بنای قراولخانه در شهرها]

و چون فتنه بلاد خراسان و مازندران و زنجان و فارس و اصفهان به یمن طالع فیروزی مطالع حضرت شهریار معدلت مدار فرو نشست به امر علی مقرر شد که در هر شهری از شهرهای ایران در سر برزنها و معابر محلات سربازخانه‌ای مشتمل بر حجرات ساخته و پرداخته شود که افواج در سراهای شهر متفرق نباشند و عرصه بر اهالی بلاد تنگ نمایند، و شب و روز چنانکه باید به قراولی و نگهبانی محلات پردازند. و در اندک روزگاری در دارالخلافه و سایر امصار دیار قراولخانه‌های عمارت و به اشارت اعلیحضرت شاهنشاهی حدایق و بساتین و عمارات خورنق آئین بنیاد نهادند!

[سرای امیر]

و به جناب جلالت مآب اتابک اعظم امیرکبیر میرزا محمدتقی خان فراهانی

۱. بنای قراولخانه در شهرها به ویژه شهر تهران از اقدامات مفید میرزا تقی خان امیرکبیر بود و به دستور امیر قریب به پنجاه (۵۰) قراولخانه در شهر تهران بنا نهادند که نظم محلات شهر عملاً در اختیار قراولخانه‌ها بود.

فرمایش رفت که طرح کاروانسرائی سدید و بازاری جدید ریخته گردد و در وسط معموره به اتمام رسد. و در اندک روزگاری سرائی بزرگ و وسیع مشتمل بر عمارات و حجرات رفیع و خلوات و تیمچه‌های منقح و باغچه‌های مروح ساخته آمد که محتوی است بر سیصد و سی و شش (۳۳۶) حجره تحتانی و فوقانی و متصل به سه رسته بازار مشتمل بر دکاکین بسیار.

[تأسیس چاپارخانه]

و مقرر آمد که در معابر اطراف بلاد و امصار چاپارخانه و اسکدار ساخته شود و در هر یک مراکب متعدده معین که هر کس را حاجت به ارسال مراسله یا فرستادن فرستاده شود تعطیل و تعویق روی ندهد، و از قرار فرسنگی پانصد (۵۰۰) دینار اجرت و کرایه بیش مطالبت نرود.

[روزنامه وقایع اتفاقیه]

و حکم شد که روزنامه وقایع امورات بلاد بعیده و قریبه از اخبار و کردار هر کس از احکام و محکوم و عالم و معلوم به دارالخلافه موصول و مرسول شود و در کارخانه جات صنعت طبع و باسمه و چاپ و مکتوب و مطبوع متداول و شایع گردد که مردم به واقعات دول خارجه و داخله به سهولت مطلع شوند.

[اقدامات دیگر]

و چهارده (۱۴) فوج از افواج نظام پیوسته به جهت فراولی خاصه و رجوع خدمات عامه در دارالخلافه مهیا و موجود و حاضر و مشهود باشند، و به هر چندی تبدیل و تغییر یابند.

استاد عبدالحمید قناد مأمور شد که از شکر مازندران قند مکرر سازد و مکرر ساخت؛ و شال بافته کرمانی درجه شال کشمیری یافت، کارخانه‌های بلورسازی و

چینی سازی اتمام یافت، و این صنایع و بدایع در اندک وقتی انجام گرفت، چنانکه تفصیل آن در مقام خود مرقوم می شود.^۱

۱. در هامش یکی از نسخ چاپ سنگی آمده: تمام این اختراعات را که به ناصرالدین شاه نسبت می دهد دروغ است همگی از نتایج افکار ابرکار میرزا تقی خان فراهانی امیرکبیر بود که ثانی پطر کبیر بود که از راه بخل و حسد در میان حمام کاشان شهیدش کردند و اقدامات او را خراب کردند.

ذکر طغیان

میرزا قوام‌الدین حاکم کوهکیلویه فارس و
عصیان محمدباقر خان نوئی از الوار آن دیار و
مأموریت عباسقلی خان سردار و سرتیپ لاریجانی
به قلع و قمع ایشان و فرستادن آنها به دارالخلافه طهران و
بعضی واقعات این اوان

کوهکیلویه ولایتی است از اجزای فارس بر جانب شوشتر و دزفول و حویزه و کعب واقع و مردمش غالباً از الوار و اعراب و شهرش موسوم به بهبهان بر وزن اصفهان. و روزگاری است که حکومت آن دیار در سلسله سادات طباطبائی است، محمدخان در دولت ابد مدت قاجاریه به حکومت آن ولایت می‌پرداخت، بعد از او [۱۱۳۳] این خدمت به عهده میرزا منصور خان بهبهانی فرزند او مقرر گشت و سالها در آن ولایات بسر برده و در اکرام و انعام مترددین یدببضا ظاهر می‌کرد، و گاهگاهی از جانب حکام فارس حاکمی مخصوص در آن ولایت معین بود.

در این اوقات میرزا قوام‌الدین برادر میرزا منصور خان مغفور که به واسطه مخالفت با فرمانفرمای سابق فارس قریب به پانزده (۱۵) سال در طهران به امین‌الدوله پیوسته بود و پس از او خود را به معتمدالدوله بسته، در ایام حکمرانی نواب مستطاب بهرام میرزا خود را به موطن انداخت و به هوای خود سری قلاع گل و گلاب را که در پنج فرسخی شهر بهبهان است آباد ساخت و بر سر کار عاملی و حکومت با برادرزاده خود میرزا سلطان محمدخان که سمی جد خود بود به مخالفت کوشیده تا به اصلاح سلیمان خان گرجی با یکدیگر مصالحتی مزورانه گزیدند. مقارن این حال نواب نصرت‌الدوله فیروز میرزا به ایالت فارس رفت و

مقرب‌الخاقان عباس قلی خان لاریجانی را به نظم کوه‌کیلویه مأمور داشت. همچنین میرزا قوام‌الدین به موافقت سلطان محمد که برادرزاده و داماد او بود در آن ولایت ایالت داشت، و در انجام خدمات دیوانی بنابر اغراض نفسانی مسامحه می‌کرد. و چون کارگزاران نواب نصرت‌الدوله فیروز میرزا بروی سخت گرفتند، و بقایای وجوه سنوآتیه دیوانی را مطالبه کردند و وی به هوی و هوس تلف و ضایع کرده بود سر به طغیان برکشید، و از سواره و پیاده‌الوار و اعراب آن صفحات احتشادی کرده مخالفت گزیدن گرفت. به حکم دیوانیان عباس قلی خان سردار لاریجانی که ساخلو فارس بود و به قلع و قمع اشرار آن ساحات مأموریت داشت با او مدتی مدید به محاربت و محاصرت گذارید، و جمعی از طرفین ضایع شدند تا بر میرزا قوام‌الدین غالب شده وی را گرفته با سلطان محمدخان روانه شیراز کردند. و همچنین محمدباقرخان نوئی که از الوار آن سامان و صاحب قلاع حصینه است از در خلاف و لاف درآمده منشأ خیانت و جنایت گردید، سردار مذکور او را نیز پس از زحمات موفور اسیر کرده به شیراز فرستاد. علی سلطان قراگوزلو صاحب منصب فوج فضل‌الله‌خان میرپنجه همدانی که در شیراز بود، حسب‌الامر با سه دسته سرباز و دو عراده توپ به محافظت ایشان مأمور و ایشان را به شیراز آورده، از آنجا روانه دارالخلافه طهران داشتند. سردار لاریجانی موجب تفقدات سلطانی شد و ایشان مورد سیاست دیوانی شدند.

[تغییر و تبدیل در مناصب دولتی و حکومتی]

و در این ایام حکومت ولایت عراق به میرزا حسین خان ملقب به وزیر نظام برادر کهر اتابک اعظم میرزا تقی خان امیرکبیر معظم مفوض و مرجوع افتاد و بدان سامان رفته به لوازم حکومت خود پرداخت، و شفیع‌خان قراباغی نایب اول آجودان‌باشی به اقامت لندن و مصلحت‌گزاری دولت مقرر شد و برفت.

و میرزا حسین خان ولد امیر دیوان میرزا نبی خان مازندرانی مشهور به قزوینی به بالیوزی و قونسلی شهر بمبئی هندوستان روانه گشت، و محمود خان ولد نبی خان سرتیپ قراگوزلو که از نواب اول آجودان‌باشی بود به بطرزپورغ و اقامت آن شهر

عظیم مأمور شد.

همچنین محمد قاسم خان برادر حسین علی خان معیرالممالک مأمور به کارپردازی تفلیس گردید و مقرب‌الحضرت احمدخان ولد جعفرقلی خان سرکرده نوائی و قرایساول حضور پادشاهی که مقیم تفلیس بود، حسب‌الامر اعلیٰ به حضور مبارک احضار شد و میرزا حسن به ارزنة‌الروم روانه شد.

و نواب امیرزاده مصطفی میرزا به حکومت ارومی مخصوص گشت، و عبدالله خان قراگوزلو ملقب به صارم‌الدوله که در کرمان متوقف بود به حکم کارگزاران دولت ابد مدت و دستورالعمل نواب مستطاب امیرزاده مؤیدالدوله طهماسب میرزا حکمران کرمان به گرمسیرات بمپور مأمور گردید و آن صفحات را نظمی کامل داد و عریضه عبودیت فریضه محمدعلی خان بمپوری را با پیشکش‌های او به حضور حضرت شاهنشاه فرستاد، و خود نیز بر حسب استدعای خود ماذون شد که به حضور اعلیٰ آمده متوقف شود.

[درگذشت لنزی]

و مجار جنرال سرهبری بوطن مشهور به لنزی صاحب انگلیس که در دولت خاقان مغفور محمدشاه طاب‌ثراه منصب امیرتومانی داشت و بعد از جلوس سلطان‌السلطین ناصرالدین شاه قاجار روحانفداه به ایران آمده بود و در طهران سکونت داشت پس از مدتی بیماری درگذشت و صاحب‌منصبان با احترام تمام چنانکه رسم آن قوم است او را برداشته به خاک سپردند.

ذکر ورود

اتانایز محرم خیوقی فرستادهٔ خان جلالت بنیان
 محمد امین خان بن الله‌قلی خان بن محمد رحیم خان خوارزمی با
 عریضه و پیشکش و هدایا به دارالخلافه طهران و مرخصی از حضور
 سلطان السلاطین شاهنشاه ایران ناصرالدین پادشاه قاجار خلدالله ملکه و
 مأموریت بنده درگاه رضاقلی به سفارت خوارزم
 تا حین مراجعت از آن سفر و ورود دارالخلافه
 علی سبیل الایجاز

بر ارباب دانش پوشیده ممانند که خوارزم مُلکی است بر این سوی جیحون و
 داخل ولایات خراسان و ایران، و سبب تسمیه آن مُلک به خوارزم آن است که از
 عهد کیخسرو بن سیاوش بن کاوس، افراسیاب پسر خود شیده را که خال کیخسرو
 بوده با سپاه ترکستان مأمور به ایران نمود، شیده جلادت ورزیده از رود جیحون که
 سرحد ایران و توران بود قدم جسارت پیش نهاده به خاک ایران که بیشهٔ شیران بود
 در آمد، کیخسرو در آن سرزمین به وی رسیده وی را بکشت و سپاه او را رخصت
 رجوع داد و فرمود: در این زمین خوارزمی روی داد، یعنی جنگی سهل و بی‌عظم
 اتفاق افتاده.

بناء علی هذا به قاعده‌ای که در فارسیان [۱۳۴] متداول است که چون دو حرف
 متحد بی فاصله متصل شود در تلفظ یکی را ترک کنند مانند سپید دیو و سپی دیو و
 سپیددار که سپیدار گویند آن زمین را زمین خوارزم نامیدند، و از آن پس آبادی
 یافت، و گروهی در آن مسکن کردند و از اجزای ایران و بلاد متصله به مرو و استراباد
 و سرخس شد. و خاکش از جانب جنوب غربی متصل است به استراباد و از سمت
 جنوب شرقی به مرو؛ و چون به استراباد اقرب است شهرش را گرگان نام نهادند و
 گرگانج معرب آن است و جرجانیه نیز خوانند، و چون رود گرگان فی مابین شهر
 استراباد و گرگان است بدو معنی به رود گرگان موسوم شده و فاصله خاک استراباد و
 گرگانج قراتکلک است. و در حقیقت در ازمنهٔ سابقه این زمین و ولایت اتصال و
 اتحاد داشته و سراسر استراباد بوده.

در عهد سلجوقیه حکام ایران، انوشتکین غرجه از جانب ملک‌شاه و سلطان سنجر به حکومت خوارزم مأمور شد و اولاد وی در هنگام قوت خدمت به سلاجقه نکردند. چون چنگیزخان طلوع کرد و سلطان محمد خوارزمشاه هزیمت گرفت عیال خود را به قارن قلعه فرستاده و خود به جزیره آبسکون استراباد گریخت، و سپاه مغول گرگانج را تا استراباد خراب کردند.

و در زمان دولت صفویه حکام خوارزم متابعان دولت ایران بودند و ما بین ایشان و اوزبکیه بخارا معادات می‌رفت و همواره در هنگام مغلوبیت به ایران می‌آمده از صفویه تقویت می‌یافته بر آن بلاد غالب می‌شدند و متابعت با صفویه می‌کردند. و در عهد سلطان محمد صفوی، جلال‌خان پسر خان اوزبک خوارزمی لوای خود سری برافراشت، در دست مرتضی‌قلی خان پرناک حاکم مشهد کشته شد و سر او را به اصفهان آوردند، و حاجی محمد خان مشهور به حاجیم خان را حاکم خوارزم کردند، محمد خان شیبانی بر او غلبه کرد، وی به خدمت شاه عباس آمده، شاه عباس در سال یکهزار و شش (۱۰۰۶ هـ / ۱۵۹۷-۱۵۹۸ م) به خوارزم رفته غاصبین آن ملک را براند و حاجی محمدخان و پسرش عرب‌محمد سلطان را در حکومت خوارزم بنشانند.

و بعد از عرب سلطان، اسفندیار فرزندش و پس از او ابوالغازی و پس از او عوض اویناق حکومت خوارزم یافتند و پرورده دولت سلاطین صفویه ایران بودند. و یلبارس خان به عهد دولت نادر شاه بر خوارزم تسلط یافت نادر وی را کشته، محمد طاهر خان را حکمران خوارزم کرد.

بعد از نادر شاه دیگر باره اولاد عرب محمد و عوض اویناق که جد اعلای خوانین خوارزم است حکومت یافتند و التذر [= ایلتذر] پسر عوض اویناق بن محمد امین مستقل شد در یک هزار و دوست و یازده (۱۲۱۱ هـ / ۱۷۹۶-۱۷۹۷ م) خان گردید و دو سال حکومت یافت. برادرش محمد رحیم خان بیست و هفت (۲۷) سال حکمران بود، وقتی به استراباد آمد منهنماً به خوارزم بازگشت و با خاقان صاحبقران اظهار اطاعت کرد، فرزندش الله‌قلی خان و پسرش رحیم‌قلی خان که همواره با سلاطین قاجاریه ایران متابع بودند و هدایا و اسب ارسال می‌نمودند و بدانها شمشیر و خنجر خلعت داده می‌شد.

اسفیر خوارزم در تهران

چون نوبت حکومت به محمد امین خان سَمی جد اعلایش رسید، محمدولی خان قاجار برادرزاده آصف‌الدوله را که تراکمه گرفته بودند با پیشکش و عریضه به اتفاق معتمد خود به خدمت قطب‌السلاطین محمد شاه قاجار فرستاده و مورد الطاف شد و خلعتی به جهت او ارسال رفت. میرزا رضای میزان آقاسی به سفارت حامل خلعت شد، امنای دولت او را خوارزم شاه نوشتند وی نیز خود را شاه پنداشت و اندک اندک بنای کار را بر سرکشی و طغیان گذاشت.

و در این ایام که تخت سلطنت به فر و شکوه پادشاه عهدحضرت سلطان السلاطین الناصرالدین الله ناصرالدین شاه قاجار زینت و جمال یافت، محمد امین خان در ارسال رسل و عرض عریضه و انفاذ هدایا و پیشکش تغافل و تجاهل پیشه کرد و تا سالار در حیات بود به ملاحظه دوستی با او اظهار ارادتی ننمود، چون دانست که نقش لوحه وجودش به آب اجل محو و معدوم شده ناچار اتانیاز محرم پیشخدمت خود را با اسبی چند ترکمانی و چرغی دو شکاری روانه کرد و تهنیت و تعزیت گفتن گرفت، ولی عریضه نه بر وفق ادب نگاشت و خود را شاهی جداگانه پنداشت.

اسفارت رضاقلی خان هدایت به خوارزم

لهذا امنای دولت واجب دیدند که با خبری دانا بدان ولایت روانه نمایند که از کار دور و نزدیک با خبر گردد و لختی خان خبوه را از این رفتار و شیوه تهدید کند و به وعده و وعید و بیم و امید او را بر سلوک مسلک آبا و اجداد مستقیم دارد. فرستاده او را مخلع ساخته مرخص داشتند و در حضور از رد اسرای خراسان به فرستاده او حکمی صریح صادر شد، و من بنده به همراهی او به سفارت معین شدم و استدعای هدیه به جهت خان خبوق کردم، تفنگی دولوله دنگی و طپانچه فرنگی و ساعتی طلا به من بنده سپردند که به نام خود از جانب خویش بدو تعارف و راه آورد دهم نه دیگر در فرمان شاهانه نگاشتند و نه ارسال آن را از جانب سلطان ایران

روا داشتند.

به حکم شاهنشاه ایران مخلم کردند و قریب به یک دو هزار تومان به جهت مخارج سفارت دادند و به حضور مبارک رفته مرخص شدم و فهرس‌التواریخی مختصر که نگاشته بودم به حضور آوردم. و چون به خدمت جناب جلالت مآب امیرکبیر رفتم تمامت سپارش را به یک مصراع فردوسی که نگارش می‌یابد مختصر کرد که:

فرستاد باید فرستاده‌ای^۱

گفتم: بلی. فرمود: البته شنیده‌ای سفارت مرا در ارزنة الروم. گفتم: آری. گفت: نیکو برو و دانا بازگرد که موبک اعلیحضرت شاهنشاهی بر قصد سفر عراق در اهتزاز است و زمان سفارت زیاده از سه ماه نباید که همت بلند ما را نهمتی عظیم در نظر و صورت کاری بزرگ در مرآت خاطر شاهنشاه جلوه گر است.

میرزا نورمهدی فرستاده امیر بخارا که به اسلامبول رفته و باز آمده بود عرضه داشت که: مرا قصد رجوع بخارا است. امیرکبیر اتابک اعظم جواب داد که: اینک سفیر دولت علیه ایران حاضر است [۱۳۵] اگر بازگشت خواهی به همراهی او راه برگیر تا به مقصد رسی. وی مرا شناخته اظهار موافقت کرد، ولی به بعضی خیالات خام موافقت ننمود و من بنده به خارج شهر رفتم و در باغ جنت تحویل گرفتم. و این نقل در پنجم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار و دو صد و شصت و هفت (۱۲۶۷ هـ / آوریل ۱۸۵۱ م) رفت. و بنابر بعضی مصالح ملکی و دولتی مقرر شد که روزنامه این سفر تا هنگام رجوع نگاشته گردد تا سلاطین آفاق بدانند که سلطان السلاطین با خوانین خوارزم چه تلافی فرمود و محمدامین خان چگونه سلوک نمود چه گفته‌اند:

بیت

چوب را آب فرو می‌نبرد حکمت چیست
شرمش آید ز فرو بردن پرورده خویش

خلاصه سفارت نامه خوارزم

وهانا نشرع فی المقصود بعون الملك الودود

در روز شنبه نهم شهر مذکور در کمال سرور از راه ساری به استرآباد عبور لزوم یافت، از رود جاجرود قطع فراز و فرود کرده کوه البرز را که چندین اسم موسوم است فرو نوشتیم و از او درگذشتیم:

لمؤلفه

نشستیم بر پشت کوه پیکران
ستردیم کوه و سپردیم در
بریدیم جوی و دریدیم چر
نخستم مهین کوهی آمد به راه
پیش نیک ماهی سرش تاج ماه
مجملاً پس از قطع مسافت هشت فرسنگ به قریه استلک رسیدیم، گفتیم و شنفتیم و خوردیم و خفتیم، به روز دهم ماه سحرگاه برجستیم و به دوگانه رب یگانه میان بستیم و با فرستاده خان خیوق نرد صحبت باختیم و به قصد نزول منزل آئینه ورزان تاختیم، آئینه هوا را زنگ سحاب فرو گرفت و به قول حکیم منوچهری دامغانی:

برآمد زکوه ابر مازندران

و باریدن آغاز کرد. ناچار تن در زیر دلق ملمع و سر در پناه چتر مشمع نهفتیم و فایده‌ای نداد و در راه به رود بومهن رسیدیم، و از سردی هوا چون بوم از بومهن لرزیدیم، گرم‌تر از آتش بر آب زدیم و تندتر از صرصر از غرغاب بیرون شدیم از کثرت باران و وحشت یاران و قطع نشیب و فراز کوه‌های پست و دراز به ستوه آمدیم تا به منزل کیلارد نزول کردیم، لباسهای تر خشک شد و بدنهای سرد گرم، معده‌های خالی پرگشت و دل‌های سخت نرم.

دگر روز خور از خاور سر برزد و شعله آن در خرمن ابرهای سوخته آرزو، از آنجا به دو سه منزل به فیروزکوه رسیدیم، و از آنجا به تنگنای عباس آباد روی نهادیم، از سوادکوه و سرخ رباط و میان دو آب و زیر آب و امامزاده و شیرگاه گذر کرده به فضای دلگشای علی آباد در آمدیم، گفתי مرغی از قفس آزاد شد و گریز پائی از

در هفدهم شهر جمادی‌الثانی به فضل باری به شهر ساری رفته، پس از شرفیابی خدمت نواب امیرزاده مهدی قلی میرزا حکمران مازندران و روزی دو توقف، بیرون آمده راه قصبه شریف اشرف البلاد برگزفتم و در باغ شاه عباس صفوی نزول کردیم و صفت این باغ در روزنامه مفصل مسطور است.

لمؤلفه

یکی باغ دیدم به پهنای راغ
 تو گوئی که نارنج و نارنج بن
 اگر راغ باشد پر از گل چو باغ
 ستاره است شب بر سپهر کهن
 مع‌القصه از جرکلباد گذشته به نوکنده انزان در خانه حمزه خان بماندیم و فردا به استرآباد برانیدیم. و مقرب الخاقان محمدولی خان نایب و برادرزاده آصف‌الدوله که در این ایام بیگلربیگی استرآباد و محتشمی عالی بنیاد بود، با ما تکلفها و تطفها و میزبانی‌ها و مهربانیها فرمود، و میرزا اسمعیل خان بالیوز و مصلحت‌گزار دولت مودتها و محبتها نمود.

پس از چندی توقف و تهیه و تدارک چول و بیابان خوارزم از آب و نان و آذوق و سایر لوازم تا ورود به خوارزم بر لب گرگان نزول کرده از اوبه قراخان اتابای حرکت و با تراکمه به رود اترک ورود دست داد. ریش سفیدان طوایف تراکمه را به انعام و اکرام خوشدل نموده رخصت رجعت داده به مفاد اترک التروک و لوکان ابوک از اترک اترک را ترک نمودم.

و در هیجدهم رجب به منزل قراتکلک که اول خاک خوارزم است و مردابی شور دارد رسیده، از این منزل سواری ترکمان به خیوق فرستاده از مأموریت خود مخبر و بیست و دو (۲۲) شبانروز به قطع سیصد (۳۰۰) فرسنگ بادیه درگذشت. در سلخ شهر رجب به قراقلاع اول آبادی خوارزم رسیدیم و تا این غایت آثار آبادی ندیدیم.

در غره شهر شعبان از اعزه شهر یوسف جان آقا عم بک نیاز دیوان بیگی خوارزم^۱ با سوار بسیار به استقبال آمد و به طریق مهمانداری تا شهر خیوق همراه بود. و معلوم شد که محمد امین خان حکمران خوارزم بر سر مرو شاه‌یجان رفته در این راه بساتین و حدایق خوب بود و هر شب در باغی می‌گذشت.

و جماعتی مر بنده را به ورود شهر خبیوق استقبال کردند و تحریمات به جای آوردند و به باغ محمد رحیم خان جدّ خان خبیوق منزل دادند و مخارج یومیه معین کردند. علما و عظمای شهر به ملاقات آمدند و تنگری قلی توره نایب دعوت کرد و اجابت نشد، و شیرینی فرستاد و تفقد کرد، از رنج مقاسات راه و مسافت و عدم اسباب تنعم و راحت در آن منزل نبی مستدام عارض شد، اگر چه طبیبی در آن شهر نبود به فضل ایزد باری معالجه یافت.

و در این ایام خبر رسید که جعفر قلی خان میربنجه قراجه داغی به استرآباد و نظم آن صفحات آمده با بیگلربیگی استرآباد و صحرای گرگان به مکاوحه و مجادله ترکان مشغولند، هم از جانب سرخس معلوم افتاد که نواب مستطاب حسام السّلطنه والی خراسان بر سر سرخس تاخته. خوارزمیان از این دو خبر که از دو سوی رسید متوهم شدند، و من بنده نیز اسرای ایرانی را که به تدریج به آن ولایت آورده فروخته بودند به کلی دیده به تصریح ایشان را به رهائی و رجوع به اوطان خوشنود و موعود داشتم.

مع القصه محمد امین خان در دهم شوال از مرو بازگشته به شهر خیوه وارد شد، و من بنده به تمارض از استقبال او تن زدم، اظهار کسالت نمودم و ابواب ملامت گشودم، و ملازمان [۱۳۶] خود را به تماشا و تحقیق موکب او فرستادم و حقیقت توپ و تیپ و فرو زیب خان خوارزم را از جیقه و افسر و کلاه و ستام مرکب و لباس گلگون و سپاه بر من مکشوف داشتند تا کیفیت سفر علی التحقیق معلوم شود.

میرزا علی نقی طبیب فوج افشار که در این سفر همراه او و به زحمت خدمت گرفتار بود بخواندم و فرستاد، و از وی چگونگی آن یورش را پرسیدم و کما هو حقه مطلع گردیدم. معلوم شد که چون از سپاه بردن نواب حسام السّلطنه بر سر سرخس استحضار یافته از مرو بازگشته و با نواب والا اظهار دوستی و با شاهنشاه والا جاه ایران اظهار خلوص نموده، بعد از مراجعت نواب والا حسام السّلطنه همگی سپاهیان رکاب خود را به تاخت و تاز خراسان فرستاده و خود با معدودی روی به خبیوق نهاده.

و پس از روزی چند بی خبر بارگاه آراسته و مرا خواسته، من بنده به عذر مرض از رفتن به حضورش اعراض کردم و چندانکه اصرار کرد از امتثال امرش اغماض، وی

از این معنی سخت برنجید و سخنان سست گفتم، آخر الامر به میانجی اتانیاز محرم رفیق سفر قرار دادم که روز ملاقات را خود معین نمایم و چنین شد.

ذکر ملاقات و مقالات

با محمد امین خان اوزبک فنقرات خوارزمی و

مجملی از تفصیل آن سؤال و جواب و

مراجعت به طهران

چون زمان گرمی هوا بود و خان خبوق غالباً در باغهای خارج شهر تفنن و تفرج می کرد، اتانیاز محرم را اخبار کرده در باغ موسوم به انگریک که مخفف انگورنیک به وقت عصری با ملازمان خود رفته، چون به نزدیک آمد، چنانکه رسم خوارزمیان است بر او سلام کردم و فاتحه گفتم. ملا محمد نظر دیوان یعنی نویسنده ای که فارسی می دانست و مهتر یعقوب وزیر او حاضر بودند، خان از فهمیدن زبان پارسی ابا کرد اگر چه می فهمید، من بنده نیز از فهم لغت ترکی مجانبت گزیدم به ترجمانی و دیلماجی ملا محمد نظر پرسشها رفت و سوالات شد، و جوابها شفت که تفصیل آن در فهرس التواریخ و روزنامه خوارزم مرقوم است.

چون پرسش از قوانین دولت و ملت به سر رسید و جوابهای صواب از هر یک شنید به وزیر خود مهتر یعقوب به ترکی جغتائی گفتم که: این ایلچی ایران مردی با خبر از دول خارجه و داخله است و داناست و دروغ نمی گوید، از روم و روس و انگلیس و فرانسه نیکو مستحضر است و از نژاد سلاطین مغول مطلع، وی را دعوت کنید و حرمت دارید و هر چه به کار شما آید از او بپرسید. پس از مهربانیها و اظهار صداقت و ارادت با حضرت شاهنشاه جم جاه ایران مجلس صحبت منقضی گشت و به دید و بازدید امیر گذشت.

الحاصل چون سخن از استرداد اسرا و فسخ عزیمت تسخیر مرو و سرخس به میان آمد به بعضی معاذیر ناموجه پرداخت، و لختی اظهار استقلال کرد. معلوم شد که زیاده از اندازه اسرای ایران به تدریج در خوارزم گرفتار و در آزار مانده اند، و شب و روز به عراده کشی و زراعت و شترچرانی و زحمت معذبند، و چندانکه او را از